

تمام شدن نماز به سمت راست و چپ توجه می فرمود.

هشام بن ولید طیالسی از حَمَّاد بن سَلَمَةَ، از ابونعامه سعدی، از ابونضرة، از ابوسعید نقل می کند: * روزی رسول خدا (ص) در بین نماز ناگاه کنش خود را در آورد و به طرف چپ خویش نهاد مردم هم کنشهای خود را در آوردند. چون پیامبر (ص) تمام شد. فرمود: چه چیزی شما را به در آوردن کنشهایتان واداشت؟ گفتند: دیدیم شما کنش خود را در آوردید ما هم در آوردیم. فرمود: جبرئیل مرا آگاه ساخت که در کف آنها کثافتی است یا نجاستی. هر کس در کنش خود کثافت یا نجاستی دید کنشهایش را پاک کند و سپس در آنها نماز بگذارد.

موسی بن داود و عبدالله بن مؤمل از محمد بن عباد بن جعفر نقل می کنند * پیامبر (ص) بیشتر نمازهای خود را با سرپایی انجام می داد تا آنکه روزی جبرئیل خبر داد که کنشها کثیف است و پیامبر (ص) کنشهای خود را بیرون آورد. و مردم هم کنشهای خود را بیرون آوردند. چون نماز تمام شد. فرمود: چرا کنشهایتان را بیرون آوردید؟ گفتند: دیدیم شما چنان کردید ما هم پیروی کردیم. فرمود: جبرئیل خبر داد که کنشهای من آلوده است.

عُبَیْدَةُ بن حُمَیْدُ تَمِی از منصور، از ابراهیم نقل می کند * پیامبر (ص) روزی در نماز کنشهای خود را بیرون آورد. مردم همینکه دیدند، کنشهایشان را بیرون آوردند و پیامبر (ص) همینکه متوجه شدند دوباره کنش خود را پوشیدند و پس از آن دیده نشد که سرپایی خود را بیرون آورد.

عَتَّاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک نقل می کند که می گفته است مالک بن انس، از ابوالنضر نقل می کرده است: * بند کنش رسول خدا (ص) قطع شد و آن را با قطعی حریر وصل کردند که در نماز توجه آن حضرت را جلب کرده بود و چون نمازش تمام شد. دستور فرمود آن را کنند و همان تکه اصلی بند را وصله کردند. گفتند: چرا؟ فرمود: در حال نماز نظرم به آن افتاد و توجه مرا جلب کرد.

سُلَیْمَان بن حَرْب و عَنان بن مُسَلِّم هر دو از شُعْبَةَ، از أَشْعَثُ بن سُلَیْم، از پدرش، از مَسْرُوق، از عایشه نقل می کنند که می گفته است: * پیامبر (ص) در همه کارهای خود دوست می داشت که با راست شروع کند. در دست شستن و گام برداشتن و کنش پوشیدن و دیگر کارها، عنان در دنباله سخن خود می گوید بعدها در کوفه از شعبه سؤال کردم، گفت:

پیامبر (ص) تا آنجا که ممکن بود دوست می داشت با راست شروع فرماید.

عُبَیدالله بن موسی عُبَسی از اسرائیل، از عبدالله بن عیسی، از محمد بن سعید بن عبدالله بن عطاء، از عایشه نقل می کرد: * پیامبر (ص) گاه ایستاده و گاه نشسته کفش می پوشید و همچنین هم ایستاده و هم نشسته آب می نوشید و با هر دو دست چیزی را می پذیرفت - به طرف راست و چپ نظر می فرمود.

فضل بن دکین از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از عبید بن جریج نقل می کند که می گفته است: * بد این عمر گفتم می بینم این کنشهای تیماجی بدون مو را دوست می داری - کنشهایی که از پوست دباغی شده بز تهیه می شده است. گنت: آری، پیامبر (ص) را دیدیم که این کنشها را می پوشد و در حالی که همینها را به پا دارد وضو می گیرد.

هاشم بن قاسم از عاصم بن عمر، از عبدالله بن سعید مشبری، از عبید بن جریج نقل می کند که می گفته است: * شنیدم به پدرم می گوید: پیش ابن عمر رفتم و گفتم می بینم که فقط از این کفش تیماجی بدون مو می پوشی، گنت: آری، رسول خدا (ص) را دیدم که چنین می فرمود.

فضل بن دکین از یونس بن ابواسحاق، از یُنْبال بن عمرو نقل می کند: * انس بن مالک کنشها و ابریق رسول خدا را نگه داری می کرد.

موزه و پای افزار رسول خدا (ص)^۱

فَضْل بن دُکَین از دَلْهَم بن صالح، از قول مردی، از عبدالله بن بُرَیدة، از پدرش نقل می کند: * فرمانروای حبشه برای پیامبر (ص) دو کفش ساده فرستاده بود و پیامبر (ص) بر آنها مسح می کشیدند.

محمد بن ربیعة کِلابی از دَلْهَم بن صالح، از مُجیر بن عبدالله، از ابن بُرَیدة، از پدرش نقل می کند: * نجاشی دو کفش سیاه ساده برای رسول خدا هدیه فرستاد و پیامبر آنها را پوشید و بر همانها مسح می کشید.

۱. برای اطلاع از انواع «حُف» که نگاه به معنی سربایی نگاه به معنی گیرد و نگاه به معنی جکسه و پوتین بوده است، رکن: بحث مفصل دزی در فرهنگ الله سلیمان، ص ۱۴۸ - م.

مسواک پیامبر (ص)

عَنان بن مُسَلِّم یا کس دیگری غیر از او از هَمَّام بن یحیی، از علی بن زید نقل می‌کند که ام‌محمد، از عایشه نقل می‌کند: پیامبر (ص) هرگاه از خواب برمی‌خاست چه شب و چه روز پیش از آنکه وضو بگیرد، مسواک می‌زد.

ابو حذیفه موسی بن مسعود نهدی بصری از عکرمه بن عسار، از شداد بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: مسواک لثه پیامبر (ص) را برده بود - از شدت مسواک زدن لثه ایشان ساییده شده بود.

سعید بن منصور و هشیم از ابو حرة، از حسن، از سعد بن هشام، از عایشه نقل می‌کرد: شبها بر بالین پیامبر (ص) مسواک نهاده می‌شد و مکرر مسواک می‌زد و چون برای نماز شب برمی‌خاست نخست مسواک می‌زد، سپس وضو می‌گرفت و در آغاز دو رکعت نماز خفیف می‌گزارد، آن‌گاه هشت رکعت دیگر می‌گزارد و سپس وتر را می‌خواند.

عازم بن فضل از حماد بن زید، از غیلان بن جریر، از ابوهریره نقل می‌کرد که می‌گفت: پیامبر (ص) را دیدم که مسواکی در دست داشت و به دندانهای خود می‌کشید و چنان سخت تمام دندانها را مسواک می‌کشید که صدای حق‌مانند کسی که می‌خواهد قی کند، شنیده می‌شد.

حجاج بن نصیر از حسام بن مصک، از قتاده، از عکرمه نقل می‌کرد: پیامبر (ص) در حالی که روزه بودند با چوب تازه‌یی - چوب تر و تازه از درخت بریده شده - مسواک می‌فرمود، به قتاده گفتند: گروهی از مردم این کار را با روزه مکروه می‌دانند، گفت: به خدا سوگند پیامبر (ص) در حال روزه با چوب تازه مسواک فرمود.

فضل بن دکین از مندل، از ثور، از خالد بن معدان نقل می‌کند: رسول خدا (ص) همواره در سفر مسواک همراه داشت.

شانه و سرمه‌دان و آئینه و قدح پیامبر (ص)

فضل بن دکین از مندل، از ابن جریج نقل می‌کرد: رسول خدا (ص) شانه‌یی از عاج داشت و

با آن شانه می فرمود.

فضل بن دُکَین از مَنَدَل، از ثور، از خالد بن مَعْدان^۱ نقل می کند که می گفته است
: پیامبر (ص) در سفرهای خود شانه و آینه و روغن - برای موهای سر - و مسواک و
سرمه بر می داشت.

قَبِیْصَة بن عُنْبَة و سُنیان از ربیع بن صُبَیح، از یزید رَقَاشی، از انس بن مالک نقل
می کنند : پیامبر (ص) بر سر خود مرتب روغن می زد و موهای ریش خود را با آب صاف و
شانه می فرمود.

یزید بن هارون از عباد بن منصور، از عَکْرَمَة، از ابن عباس نقل می کرد : رسول
خدا (ص) سرمه‌دان داشت و همه شب به هنگام خواب سه مرتبه در هر چشم خود سرمه
می کشید.

فضل بن دَکَین و محمد بن ربیع کلابی از عبدالحمید بن جعفر، از عمران بن ابوانس
نقل می کردند که می گفته است : پیامبر (ص) بر چشم راست خود سه مرتبه و بر چشم چپ
دو مرتب سرمه می کشید.

احمد بن عبدالله بن یونس و موسی بن داود گویند حَبَّان، از محمد بن عبیدالله بن
ابورافع، از پدرش، از جدش نقل می کرد : رسول خدا (ص) در حالی که روزه بودند سرمه
اَثْمَد^۲ بر چشم خود می کشید.

یحیی بن عباد و مسعودی و سُریج بن نُعمان از ابو عَوَّانَة و همگی از عبدالله بن عمر بن
خُثَیم مکی، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کند : پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد به
استعمال اثمَد که چشم را پر نور و مژه را بلند می کند. سُریج در حدیث خود می افزاید و آن
از بهترین سرمه‌های شماست.

محمد بن عبدالله اسدی از مَنَدَل، از محمد بن اسحاق، از زهری، از عبیدالله بن
عبدالله بن عُنْبَة نقل می کنند : مقوقس، کاسه بلوری به رسول (ص) هدیه کرد و آن حضرت

۱. خالد بن معدان که ابن سعد مکرر از او روایت نقل می کند، اصل او از سب و ساکن حمص نام بوده است. سوبرست
پس برنده سب معاربه هم بوده است، و در سال ۱۰۴ هجری درگذشته است. سال تولدش معلوم نیست، رکن: زرکلی،
الاعلام، ج ۲، ص ۳۴۰-م.

۲. اثمَد، نوعی سنگ سرمه است، برای اطلاع از خواص پزشکی آن، رکن: ابن سناء، قانون، ج ۱، چاپ امست بغداد از
روی چاپ بولاق، ص ۲۵۱-م.

در آن آب می‌آشامید. همین محمد بن عبدالله اسدی از عطاء هم نقل می‌کند که پیامبر (ص) کاسهٔ بلورینی داشت که در آن آب می‌آشامید.

فضل بن دُکین از شریک، از حُمَید نقل می‌کند که می‌گفته است: * کاسهٔ پیامبر (ص) را پیش انس دیدم که نقره نشان بود یا با نقره بش زده شده بود.

موسی بن داود از ابن لهیعه، از ابوالنضر نقل می‌کند که می‌گفته است: * برای من نقل کرده‌اند پیامبر (ص) ابریقی از روی داشته‌اند.

اسلحه رسول خدا (ص)

شمشیرهای پیامبر (ص)

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبزه، از عبدالمجید بن سهل نقل می‌کند
: پیامبر (ص) هنگامی که به مدینه آمدند شمشیری همراه ایشان بود که از پدر به ارث برده
بود.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابوالزناد، از پدرش، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه، از
ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است : پیامبر (ص) شمشیر ذوالفتار خود را روز جنگ
بدر به غنیمت گرفت.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن عبدالله، از زهری، از ابن مسیب نظیر این را روایت
می‌کند و می‌گوید : پیامبر (ص) نام آن را تصویب فرمود.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین و احمد بن عبدالله بن یونس گویند اسرائیل، از
جابر، از عامر نقل می‌کرد که می‌گفته است : علی بن حسین (ع) شمشیر رسول خدا (ص) را
به ما نشان داد، دسته و حلقه آن که حمایل در آن قرار دارد و زنجیره‌های آن نقره بود، این
شمشیر از مُنَبّه بن حجاج سہمی بود که پیامبر (ص) روز جنگ بدر آن را به غنیمت گرفته
بود.

محمد بن معاویه نیشابوری از ابن ابوالزناد، از پدرش، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه،
از ابن عباس نقل می‌کرد : پیامبر (ص) روز جنگ بدر از غنایم شمشیری برای خود برگزید
که نامش ذوالفتار بود این همان شمشیری است که پیامبر (ص) روز جنگ احد درباردهاش

خوابی دید.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس از سلیمان بن بلال، از عَلْتَمَةَ بن ابوعَلْتَمَةَ نقل می‌کند که می‌گفته است: «به من خبر رسیده که نام شمشیر رسول خدا ذوالفقار و نام رایت ایشان عقاب بوده و خدا دانایتر است.»

محمد بن عسر واقفی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبیره، از مروان بن ابوسعید بن مُعَلّی نقل می‌کند: «به رسول خدا (ص) از سلاح بنی قینقاع سه شمشیر رسید. شمشیر قلعی^۱ و شمشیری به نام بتار - بنیادبرانداز - و شمشیری به نام حنف - مرگ -، و پس از آن هم دو شمشیر دیگر از غنایم فلس به آن حضرت رسید به نامهای وَحْدَم - بسیار بران - و رسوب - درگرفته از هر نایح.»

عثمان بن مُسَلَم و عبدالواحد بن زیاد و خُصْبَنَف از مجاهد و زیاد بن ابومریم نقل می‌کردند: «شمشیر پیامبر (ص) خینی^۲ و دارای زبانه بود.»

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جبره، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است: «روی نیام شمشیر ذوالفقار پیامبر (ص) چنین خواندم. پناه بر مؤمنان است و نباید برده‌یی را که صاحب ندارد به کفار رد کرد و نباید مسلمانی در قبال خون کافر کشته شود.»

عمر و بن عاصم و هَمَام و جریر بن حازم و مسلم بن ابراهیم و یونس بن محمد مودب و اسود بن عامر همگی از قتاده، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: «قبضه^۳ شمشیر رسول خدا (ص) از نقره بوده است.»^۴ عمر و بن عاصم می‌گویند، فلز انتهای نیام و محل اتصال بند آن نیز نقره بود همچنین حلقه‌های میان آنها سیمین بود.

خالد بن مُخَلَّد بجلی هم از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌فرمود: «فلز انتهای نیام و حلقه‌ها و محل اتصال بند شمشیر رسول خدا (ص) از نقره بوده است.»

۱. قلع، قلعه، نام حای است که شمشیرهای آن معروف بوده است. رک: معجم البلدان، ج ۷، ص ۱۴۷ - م.

۲. حنف هم نام حای است نزدیک سن، - م.

۳. روایت دیگری هم آمده است که چون مگور بود ترجمه شد، - م.

زره رسول خدا (ص)

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبیره، از مروان بن ابوسعید بن مُعلی نقل می‌کند: * به پیامبر (ص) از اسلحه بنی قینقاع دو زره رسید. زرهی به نام سعدیه و زرهی به نام فضة. محمد بن عمر واقدی از موسی بن عمر، از جعفر بن محمود، از محمد بن مسلمة نقل می‌کند که می‌گفته است: * روز جنگ احد دو زره بر تن پیامبر (ص) دیدم. زره ذات الفضول و زره فضة و روز جنگ خیبر هم دو زره بر تن ایشان دیدم. ذات الفضول و سعدیه.

عبدالله بن موسی و فضل بن دُکین و احمد بن عبدالله بن یونس از اسرائیل، از جابر، از عامر نقل می‌کردند که می‌گفته است: * علی بن حسین (ع) زره پیامبر (ص) را بیرون آورد و به ما نشان داد. زرهی یمنی و بسیار ظریف و دو دامنه بود. اگر می‌بستند به زمین نمی‌رسید و اگر هر دو دامن را می‌گشودند تا زمین می‌رسید.

عبدالله بن مسلمة بن قَعْنَب از سلیمان بن بلال و خالد بن خداهش از حاتم بن اسماعیل همگی، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌فرموده است: * در زره پیامبر (ص) دو حلقه نقره‌یی بود، برخی گفته‌اند آن حلقه‌ها در ناحیه پستان یا سینه و برخی گفته‌اند در پشت بوده است. خالد ضمن حدیث خود می‌گوید، حضرت صادق فرموده است: پدرم می‌فرمود آن را پوشیدم به زمین می‌رسید.

خالد بن مخلد بجلی از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کرد که می‌فرموده است: * پیامبر (ص) زره‌های خود را برای گرفتن مقداری جو پیش ابوشحّم یهودی که مردی از قبیله بنی ظنر بود به گرو گذاشت.

یزید بن هارون و محمد بن عبدالله اسدی از سفیان بن سعید، از اعمش، از ابراهیم، از اسود، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفته است: * پیامبر (ص) رحلت فرمود در حالی که زره آن حضرت گرو بود، یزید در حدیث خود می‌گوید در قبال سی صاع جو، و محمد بن عبدالله اسدی می‌گوید در قبال شصت صاع جو.

یزید بن هارون از هشام، از عکرمه، از ابن عباس هم نظیر همین روایت را نقل می‌کند و می‌گویند: * برای روزی و قوت عیال خود این کار را فرمود.

حجاج بن نصیر از عبدالحمید بن بهرام، از شهر بن حوشب، از اسماء دختر یزید نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) رحلت فرمود در حالی که زره آن حضرت در قبال یک بار جوگرو بود.»

سپهر رسول خدا (ص)

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از عبدالرحمن بن یزید بن جابر نقل می‌کند که می‌گفته است از مکحول شنیدم که می‌گفت: «رسول خدا (ص) سپهری داشت که بر آن تصویر سر فوجی بود و پیامبر (ص) آن را خوش نمی‌داشت، و خداوند متعال آن تصویر را از میان برداشت.»

کمانها و نیزدهای رسول خدا (ص)

محمد بن عسر واقفی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبّرة، از مروان بن ابوسعید بن مَعْلَنی نقل می‌کند: «رسول خدا (ص) از اسلحه بنی قینقاع سه نیزه و سه کمان رسید، یکی از کمانها موسوم به روحاء و کمانی از چوب شوخط موسوم به بیضاء و کمانی زرد رنگ از نوع چوب نبع که صفرا نامیده می‌شد.»

اسبها و دیگر چهارپایان رسول خدا (ص)

محمد بن عمر واقدی از محمد بن یحیی بن سهل بن ابو حثمة، از پدرش نقل می‌کند: نخستین اسبی که پیامبر (ص) صاحب شدند، اسبی بود که آن را در مدینه از مردی از قبیله فزاره به ده وقیه خریدند؛ نام این اسب ضرس - خشمگین و تندخو - بود و پیامبر (ص) آن را به سَکَب - نجیب تیزرو - تغییر نام دادند. نخستین جنگی که این اسب در آن شرکت کرد جنگ احد بود که در آن روز در لشکر مسلمانان فقط همین اسب و اسبی از ابو بَرْدَة بن نیار به نام مَلَاوِیح وجود داشت.

واقدی از عبدالحمید بن جعفر، از یزید بن ابوحیب نقل می‌کند: پیامبر (ص) اسبی به نام سَکَب داشتند.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس، از سلیمان بن بلال، از علقمة بن ابوعلقمة نقل می‌کند: به من خبر رسیده است نام اسب رسول خدا سَکَب و تیزرو و پیشانی و دست و پای آن سپید بوده و خدا داناتر است.

سلیمان بن حرب از سعید بن زید، از زبیر بن خریث، از ابولبید، از انس بن مالک نقل می‌کند: پیامبر (ص) در مورد اسبی به نام سَیْحَة شرط بندی فرمود و از همه جلوتر افتاد و پیامبر خوشحال شد.

محمد بن عمر واقدی از حسن بن عمارَة، از حَکَم، از مِقْسَم، از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر (ص) اسبی به نام مَرْتَجَز داشته‌اند.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: از محمد بن یحیی بن سهل بن ابو حثمة درباره مَرْتَجَز سؤال کردم، گفت: همان اسبی است که پیامبر (ص) او را از مردی عرب خریدند و

از علقمه بن ابوعلقمه نقل می‌کند که نام ناقه رسول خدا (ص) قصواء بوده است. عبدالوهاب بن عطاء عجللی از حمید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: نام ناقه پیامبر (ص) غضباء بوده و در مسابقه هیچ شتری از آن جلو نمی‌افتاد تا اینکه مردی عرب با شتری معمولی و بچه سال با آن مسابقه داد و شتر مرد عرب مسابقه را برد. این موضوع بر مسلمانان گران آمد و می‌گفتند چگونه شد که غضباء مسابقه را باخت. چون این خبر به رسول خدا رسید، فرمود: بر خداوند است که هر چیزی که از امور دنیایی ترقی کند آن را پست و خوار فرماید.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از ابن شهاب، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است: قصوا ناقه رسول خدا در مسابقات همواره برنده می‌شد. یک دفعه عقب ماند و این بر مسلمانان دشوار آمد. پیامبر فرمود: وقتی مردم بخواهند چیزی را بیش از اندازه عزیز کنند خداوند آن را خوار می‌فرماید.

واقدی از ایمن بن نابل، از قدامة بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبر (ص) را در مراسم حج آن حضرت دیدم که در حال سوار بودن بر ناقه قصوا رمی جمره فرمود.

واقدی از ثوری، از سلمة بن زبیط، از پدرش نقل می‌کند: پیامبر (ص) را در مراسم حج در عرفات سوار بر شتر نرسوخ مویی دیدم.

ماده شتران شیرده رسول خدا (ص)

واقدی از معاویه بن عبدالله بن عبیدالله بن ابورافع نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبر (ص) تعدادی ماده شتر شیرده داشت که یک مرتبه هم در منطقه غابه هدف غارت دشمن قرار گرفت. گوید، تعداد آنها بیست شتر بود و خانواده پیامبر (ص) از شیر آنها تغذیه می‌کردند و همه شب دو مشک بزرگ شیر می‌آوردند. برخی از آنها بسیار پرشیر و دوشا بودند از جمله حناء، سمراء، عریس سعیدیه، بغوم، یسیره و دباء - نامهای ناقدهاست.

محمد بن عمر واقدی از هارون بن محمد از پدرش، از نهبان آزاد کرده ام سلمه نقل می‌کرد که ام سلمه می‌فرموده است: بیشتر بلکه تمام خوراک ما در خدمت رسول خدا (ص) شیر بود. رسول خدا (ص) چند ناقه دوشا داشت که در منطقه غابه - بیشه نزدیک

مدینه - بودند و هر یک از آنها را به یکی از زنان خود اختصاص داده بود. ناقه‌یی که نامش عَرِیس بود به من تعلق داشت و آنچه شیر می خواستیم فراهم بود، برای عایشه هم ناقهٔ سمرا اختصاص داشت که اگرچه پرشیر بود ولی به اندازهٔ ناقهٔ من شیر نداشت. ساربان آنها را به چراگاه جوانیه می برد و شامگاه بر در خانه می آورد و آنها را می دوشیدند. ناقهٔ مخصوص پیامبر (ص) هم پرشیر بود و به اندازهٔ ناقهٔ من بلکه بیشتر شیر می داد.

واقعی از موسی بن عبیده، از ثابت آزاد کردهٔ ام سلمه، از ام سلمه نقل می کند که می گفته است: ضحاک بن سنیان کلابی ناقه‌یی دوشا به رسول خدا (ص) تقدیم کرد که نامش بُرْدَة بود. گوید شتری بهتر از آن ندیده بودم به اندازهٔ دو شتر شیر می داد و شامگاه آن را بر در خانهٔ ما می آوردند. هند و اسماء آن را به چرا می بردند. گاهی در احد و گاهی در جماء. و آن را که به خانه می آوردند به اندازهٔ یک چادر هم برگ و شاخه برایش می آوردند و آن تمام شب را در علف به صبح می آورد. پیامبر (ص) غالباً آن را برای میهمانان خود می دوشید و آنان همگی کاملاً سیر می شدند و اضافهٔ آن را هم میان ما تقسیم می فرمود. صبحها هم شیر خوبی می داد.

واقعی از عبدالسلام بن جبیر، از پدرش نقل می کند که می گفته است: پیامبر (ص) هفت ماده شتر دوشا در ناحیهٔ ذی الجدر داشت. در ناحیهٔ جماء هم چند شتر شیری داشت و شیر آنها را برای ما می آوردند. ناقه‌یی به نام مهره دیگری به نام شترآء و دیگری به نام دَبَاء. مهره را سعد بن عباده از میان شتران بنی عقیل برگزیده و فرستاده بود، شترآء و دَبَاء را پیامبر (ص) در بازار نَبَطُ از بنی عامر خریده بودند. برده، سمراء، عَرِیس، یسیره و حناء را همه شب می دوشیدند و شیر آنها را می آوردند. یسار غلام پیامبر (ص) ساربان آنها بود که کشتندش - در شبیخون و غارت دشمن کشته شده است.

واقعی از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب نقل می کند: در شبی که یسار کشته شده بود و شیر برای پیامبر نیاوردند، آن حضرت فرمود: خداوند کسانی را که امشب خاندان محمد (ص) را تشنه گذاشتند، تشنه کناد.

بزها و گوسپندهای شیری رسول خدا (ص)

محمد بن عمر واقعی از زکریاء بن یحیی، از ابراهیم بن عبدالله که از فرزندانگان عقیبه بن

غَزْوَان است نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبر (ص) هفت گوسپند شیری به نامهای عَجْوَة، زَمْرَم، سُتْبَاء، بَرَكَة، وَرِسَة، اِطْلَال و اِطْرَاف داشتند.

واقعی از ابواسحاق، از عباد بن منصور، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر (ص) دارای هفت بز شیری بودند که ام‌ایمن آنها را می‌چراند.

واقعی از عبدالملک بن سلیمان، از محمد بن عبدالله بن حصین نقل می‌کرد: گوسپندان شیری رسول خدا را در احد می‌چراندند و همه شب آنها را به خانهدیی که پیامبر (ص) بود می‌آوردند.

واقعی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسیره، از مسلم بن یسار، از وجینه کنیز آزاد کرده ام‌سلمه نقل می‌کرد که می‌گفته است: از ام‌سلمه پرسیدم آیا رسول خدا صحرانشینی هم می‌فرمود؟ گفت: به خدا سوگند تا آنجا که من می‌دانم نه، ولی ما هفت بز داشتیم که چوپان گاهی آنها را در احد و گاهی در جماء به چرا می‌برد و شبها آنها را پیش ما می‌آوردند، شتران دوشایی هم در ذی‌الجدر و در غابۀ داشت که شیر آنها را هم پیش ما می‌آوردند و شیر گوسپند و شتر بیشترین خوراک ما بود.

اسود بن عامر و هیشم بن خارجه نقل می‌کنند که یحیی بن حمزۀ، از زید بن واقد و نعمان نقل می‌کردند: از مکحول در مورد پوست حیوان حلال‌گوشت مرده سؤال کردند، گفت: پیامبر (ص) میشی به نام قمر داشت روزی آن را ندید، فرمود: قمر چه شده است؟ گفتند: مرد، فرمود: پوست آن را چه کردید؟ گفتند: مگر پوست مرده نیست، فرمود: دباغی کردن آن موجب طهارت آن است، هیشم در این حدیث از نعمان نام نبرده و حدیث خود را از زید از مکحول نقل می‌کند.

واقعی از خالد بن الیاس، از صالح بن تبهان، از پدرش از ابوالهیشم بن تبهان، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که می‌فرموده است: در هر خانه که میشی وجود داشته باشد در آن خانه برکت است.

واقعی از خالد بن الیاس، از ابو ثمال، از خالد، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرموده است: در هر خانه‌یی که سه گوسپند باشد فرشتگان بر اهل آن خانه شب تا به صبح را دعا می‌کنند.

خدمتگزاران و بردگان رسول خدا (ص)

واقدی از محمد بن نُعَیم بن عبدالله مُجَمَّر، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است از ابوهُزَیْرَة شنیدم که می‌گفت: «من، هند و اسماء دو پسر حارثه اسلمی را برده رسول خدا (ص) می‌پندارم، واقدی می‌گوید: آن دو خدمتگزار پیامبر (ص) و به اتفاق انس بن مالک همواره بر در خانه آن حضرت بودند.

واقدی از فایده آزاد کرده عبدالله، از عبدالله بن علی بن ابورافع نقل می‌کند که از قول مادر بزرگ خود سلمی می‌گفته است: «کنیزان رسول خدا (ص) عبارت بودند از خود من و خُضْرَة و رَضْوَى و مِثْمُونَة دختر سعد که همه را رسول خدا (ص) آزاد فرمود.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان ثوری، از جعفر بن محمد (ص)، از پدرش نقل می‌کرد که می‌فرموده است: «کنیز رسول خدا (ص) موسوم به خُضْرَة بوده است.

واقدی می‌گوید، عُبَّیْة بن جُبَیْرَة اَشْهَلِی می‌گفت: «عمر بن عبدالعزیز برای ابوبکر بن حزم نوشت اسامی خدمتگزاران مرد و زن و بردگان رسول خدا را برای من تحقیق کن. ابوبکر بن حزم برای او نوشت: ام‌ایْمَن که نامش بَرَكَة و از پدر رسول خدا بود و آن حضرت او را به ارث برد و آزادش فرمود و با عُبَیْد خَزْرَجِی در مکه ازدواج کرد و ایْمَن متولد شد. دیگر زید بن حارثه است که نخست برده خدیجه رضی الله عنها بود و او را حکیم بن حزام بن خُوَیْلِد در بازر عُکَاظ به چهارصد درم برای خدیجه خریده بود، پیامبر (ص) پس از ازدواج با خدیجه از او خواست که زید را به ایشان ببخشد و او چنان کرد و پیامبر (ص) زید را آزاد فرمودند، همچنین بَرَكَة همسر زید را آزاد فرمود. دیگر ابوکبْشَة که از بردگان متولد در مکه بود و پیامبر آزادش فرمود. دیگر اَنْسَة که از متولدشدگان در سَرَاة بود و دیگر صالح

عرض، اما آنچه که در مورد گریه مردم گفتمی من در مجلسی که گروهی از پسران اصحاب رسول خدا (ص) از جمله ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف و ابوامامه بن سهل بن حنیف و خارجه بن زید بن ثابت بودند حضور داشتم و آنان آن قدر گریستند که ریشهایشان خیس شده و ابوامامه می گفت: ای کاش این خانه‌ها را به حال خود می گذاشتند و خراب نمی کردند تا شاید مردم در ساختمان کردن کوتاه می آمدند و می دیدند خداوند برای پیامبر خود چه مقدار بهره دنیایی قرار داده است با آنکه کلیدهای گنجهای جهان همه در دست آن حضرت بوده است.

واقعی از عبدالله بن عامر اسلمی نقل می کند که می گفته است: «ابوبکر بن حزم در حالی که در محل نماز خواندن خود کنار ستون نزدیک قبر پیامبر ایستاده بود به من گفت: اینجا خانه زینب دختر جحش است که پیامبر (ص) در آن نماز می گزاردند و از اینجا تا محل خانه کنونی اسماء دختر حسن بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس و تا کناره مسجد محل خانه‌های پیامبر (ص) است که من دیده بودم با شاخهای خرما ساخته و فواصل آنها از گل آکنده شده بود و پرده‌های موپین داشت.

قیصه بن عثمیه از نجاد بن فروخ یزبوعی، از قول پیرمردی از اهل مدینه نقل می کرد که می گفته است: «حجره‌های پیامبر (ص) را پیش از آنکه خراب کنند دیده بودم شاخهای خرمايي بود که بالای آن سرفه‌های چرمی انداخته بودند.

خالد بن مخلد از داود بن شیبان نقل می کرد که می گفته است: «حجره‌های همسران رسول خدا را دیدم که بر سقف آنها چادر موپین بود.

محمد بن مقاتل مروزی از عبدالله بن مبارک، از حرث بن سائب، از حسن نقل می کند که می گفته است: «به روزگار خلافت عثمان داخل خانه‌های همسران پیامبر (ص) می رفتم و به راحتی دست من به سقف آنها می رسید.

صدقات رسول خدا (ص): (أَوْقَاف)

واقعی از صالح بن جعفر، از میسور بن رفاعه، از محمد بن کعب نقل می کند که می گفته است: «نخستین صدقه در اسلام وقتی بود که پیامبر (ص) فرمود، و چنان بود که مُحَبَّرِيق یهودی هنگام جنگ احد وصیت کرده بود که اگر کشته شدم تمام اموال من از رسول خدا

خواهد بود و او کشته شد و پیامبر (ص) اموال او را تصرف و سپس وقف بر مسلمانان فرمود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالحمید بن جعفر، از محمد بن ابراهیم بن حارث، از عبدالله بن کعب بن مالک نقل می‌کند که گفته است: «مُخَبِّرِيقُ رُوِيَ جَنْكُ اِحْدِ كُنْتِ اِگَر كُشْتَه شَدِم اَمْوَالِ مَن اِز مَحْمَدِ (ص) خَوَاهَد بُوَد كِه بِه هَر طَرِيقِ كِه خَدَاوَنَد بِر اَوْ نِشَان دَهَد مَصْرَف كُنَد، وَ نَخْلِسْتَانِهَآيِ اَوْ بِيَشْتَرِيْنَ اَوْقَافِ رَسُوْلِ خُدا (ص) بُوَد.

واقدی از محمد بن بشر بن حُمَيْد، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «اِز عَمْرِ بِنِ عَبْدِالْعَزِيْزِ بِه هِنْكَامِي كِه خَلِيْفَه بُوَد دَر خُنَاصِرَةَ اَشْنِيْدِم كِه مِي كُنْتِ دَر مَدِيْنَه وَ دَر حَضْرٍ مَرْدَمِ اِز پِيْر مَرْدَانِ مِهَاجِرَانِ وَ اَنْصَارِ شَنْيِدِم كِه مِي كُنْتِنْد، نَخْلِسْتَانِهَآيِ هِنْتِ كَاَنَّهُ رَسُوْلِ خُدا كِه وَقْفِ بِر مَسْلِمَانَانِ اِسْتِ اِز اَمْوَالِ مَخَبْرِيقِ بُوَدَه اِسْتِ، وَ مَخَبْرِيقِ وَصِيْتِ كَرْدَه بُوَد كِه اِگَر كُشْتَه شَدِم اَمْوَالِ مَن اِز رَسُوْلِ خُدا خَوَاهَد بُوَد كِه دَر رَاهِ خُدا مَصْرَفِ فَرْمَايَدِ، مَخَبْرِيقِ دَر جَنْكِ اِحْدِ كُشْتَه شَدِ وَ پِيَامْبِرِ (ص) فَرْمُوْد: مَخَبْرِيقِ بَهْتَرِيْنَ يَهُودِيِ اِسْتِ، كَوِيْدِ، اَنْ كَاَهِ عَمْرِ بِنِ عَبْدِالْعَزِيْزِ دَسْتُوْر دَادِ اِز خَرْمَاهَايِ اَنْ نَخْلِسْتَانِهَآيِ بِيَاوَرَنَد وَ طَبْطَبِيِ خَرْمَا آوَرْدَنَد، كُنْتِ: اَبُو بَكْرِ بِنِ حَزْمِ بَرَايِ مَن نُوْشْتَه كِه اَيْنِ خَرْمَا مَحْصُوْلِ هِمَانِ دَر خْتِيِ اِسْتِ كِه دَر رُوْزِ كَارِ پِيَامْبِرِ (ص) هِم بُوَدَه وَ پِيَامْبِرِ هِم اِز خَرْمَايِ اَنْ تَنَاوَلِ فَرْمُوْدَه اِسْتِ، كَوِيْدِ، كُنْتِم: اِي امِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ اَيْنِ خَرْمَا رَا مِيَاَنْ مَا تَقْسِيْمِ كُنَد وَ تَقْسِيْمِ كَرْدِ وَ بِه هَر يَكِ اِز مَانَه خَرْمَا رَسِيْدِ، عَمْرِ بِنِ عَبْدِالْعَزِيْزِ مِي كُنْتِ: بِه هِنْكَامِ فَرْمَاَنْدَاْرِيِ مَدِيْنَه بِه اَيْنِ نَخْلِسْتَانِ رَفْتَه وَ اِز خَرْمَايِ هَمِيْنَ دَر خْتِ خُوْر دَدَامِ، وَ هِيْجِ خَرْمَايِيِ بِه اَنْ عَطْرِ وَ شِيْرِيْنِيِ نَدِيْدَهَامِ.

واقدی از يحيى بن سعيد بن دينار، از ابُو وَجْرَةَ يَزِيْدِ بِنِ عُبَيْدِ سَعْدِيِ نَقْلِ مِي كُنَد كِه مِي كُنْتَه اِسْتِ: «مُخَبِّرِيقُ تَوَانْ كَرْتَرِيْنَ مَرْدِ بَنِي قَيْنُتَاعِ وَ اِز عِلْمَايِ دِيْنِيِ يَهُودِ وَ بِه اِحْكَامِ تَوْرَاتِ دَانَا بُوَد، اَوْ بَا اَنْ كِه يَهُودِيِ بُوَد دَر جَنْكِ اِحْدِ بَرَايِ يَارِيِ پِيَامْبِرِ (ص) حَضْرٍ يَافْتِ وَ بِه مَحْمَدِ بِنِ مَسْلَمَةَ وَ سَلَمَةَ بِنِ سَلَامَةَ كُنْتِ اِگَر مَن كُشْتَه شَدِم اَمْوَالِ مَن بِه پِيَامْبِرِ (ص) تَعْلَقِ خَوَاهَد دَاشْت كِه دَر رَاهِ خُدا بِه مَصْرَفِ بَرَسَاَنْدِ، رُوْزِ شَنْبِهِ كِه فَرِيْشِ بَا زَكُشْتِنْدِ وَ مَسْلِمَانَانِ شَهِيْدَا رَا دَفْنِ مِي كَرْدَنَد، مَخَبْرِيقِ رَا كُشْتَه يَافْتِنْدِ وَ بِرِ اَوْ چِنْدِ زَخْمِ بُوَدِ، اَوْ رَا دَر كُوْشَه يِيِ اِز كُوْرَسْتَانِ مَسْلِمَانَانِ دَفْنِ كَرْدَنَد، بِرِ اَوْ نَسَا زِ كَرَاْرْدَه نَشْدِ وَ نَه دَر اَنْ رُوْزِ وَ نَه پَسِ اِز اَنْ شَنْبِهِ

۱. خُنَاصِرَةَ، شَهْرِي كِيِ اِز نَوَاحِيِ حَلَبِ اِسْتِ، رَكْد: مَعْمَرُ الْبَلْدَانِ، ج ۳، ص ۶۴۷، م.

نشد که پیامبر (ص) برای او استغفار و طلب رحمت فرماید و بجز همان که فرمود مخیر یق بهترین بیودی است چیزی دیگر نفرمود، این بود سرانجام او.

واقعی از ایوب به ابویوب، از عثمان بن وثاب نقل می‌کند که می‌گفته است: «اوقاف کنونی رسول خدا (ص) از نخلستانهای بنی نضیر است، زیرا پیامبر (ص) همینکه از احد برگشتند اموال مُخیر یق را میان فقرا تقسیم فرمودند.

همچنین واقعی از ضحاک بن عثمان، از زُهری نقل می‌کند که می‌گفته است: «این نخلستانهای هنت‌گانه از اموال بنی نضیر است.

واقعی از موسی بن عسر حارثی، از محمد بن سهل بن ابو حثمة نقل می‌کند که می‌گفته است: «اوقاف رسول خدا از اموال بنی نضیر و هنت نخلستان است به نامهای: اعواف، صافید، دلال، مَبَشَب، بُرْقَد، و حُسَنی و مُشَرِبَه ام‌ابراهیم که ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) در آن زندگی می‌کرد و اصل آن از سلام بن بشکم بود.

واقعی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوشبیره، از میسور بن رفاعه، از محمد بن کعب قُرَظِی نقل می‌کرد: «نخلستانهای وقفی در زمان رسول خدا (ص) هنت نخلستان بود در مدینه به نامهای: اعواف، صافید، دلال، مَبَشَب، بُرْقَد، و حُسَنی و مُشَرِبَه ام‌ابراهیم، محمد بن کعب قُرَظِی، می‌گوید پس از آن مسلمانان برخی از اموال خود را وقف بر اولاد و نوادگان خود کردند.

واقعی از اسامة بن زید لثی، از زُهری، از مالک بن اوس بن حدّان، از عسر بن خطاب نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) سه منطقه اختصاصی داشته‌اند، درآمد اموال بنی نضیر صرف هزینه‌های پیشامدها می‌شده است، درآمد فَذَکْ و یَرَّة فترای در راه مانده می‌شد و خبیر، درآمد خمس را هم پیامبر (ص) به سه بخش فرموده بود دو بخش آن برای فترای مسلمانان بود و یک بخش آن به مصرف هزینه‌های خاندان پیامبر (ص) می‌رسید و اگر از آن هم چیزی باقی می‌ماند میان فترای مهاجران تقسیم می‌فرمود.

چاههایی که پیامبر (ص) از آب آنها آشامیدند

واقعی از سعید بن ابوزید، از مروان بن ابوسعید بن مَعْلَن نقل می‌کند که می‌گفته است: «در فکر تحقیق درباره‌ی چاههایی که پیامبر آب آن را گوارا می‌دانسته‌اند و می‌آشامیده‌اند و

چاههایی که آنها را با انداختن آب دهان متبرک ساخته‌اند، بودم و چنین است: از چاه بُضَاعَةَ آب می‌نوشید و در آن آب دهان انداخته و متبرک ساخته بود. از چاه مالک بن نُضْر بن ضَمُضَم که به آن چاه اَبْوَانَس هم می‌گفته‌اند، و از چاهی که امروز در کنار قصر بنی حُدَیْلَة است و از چاه ابوالهیشم بن تیهان که در راتِج است و از چاههای سُنْیا و از چاه غَرَس در قباء آب می‌آشامیده‌اند، چاه اخیر را متبرک هم کرده و فرموده است چشمه‌یی از چشمه‌های بهشت است، از چاه عبیره هم که از بنی‌امیه بن زید بوده می‌آشامیده‌اند و کنار آن توقف کرده آب دهان در آن انداخت و از آب آن آشامید و فرود آمد و از نامش سؤال فرمود گفته شد عبیره است، آن را یسیره نامگذاری فرمود، همچنین از چاه رُوْمَة در عقیق می‌آشامید.

واقعی از معاویه بن عبدالله بن ابورافع، از پدرش، از مادر بزرگش سلمی نقل می‌کرد که می‌گفت: چون پیامبر (ص) در منزل ابویوب انصاری منزل فرمود، ابویوب عهده‌دار خدمتگزاری بود و از چاه ابوانس مالک بن نصر آب می‌آورد و چون پیامبر (ص) به خانه خود رفت انس بن مالک و هند و اسماء پسران حارثه دیگرهای آب را از چاه سُنْیا پر می‌کردند و به خانه همسران آن حضرت می‌بردند، رباح خدمتگزار سیاه‌پوست پیامبر هم به دستور ایشان گاهی از چاه غَرَس و گاهی از چاههای بیوت سُنْیا آب می‌آورد.

واقعی از سلیمان بن عاصم، از سلیمان بن عبدالله بن ابوَعُوْیْمِر، از عبدالله بن نیار، از هیشم بن نُضْر بن دَهْر اسلمی نقل می‌کند که می‌گفته است: افتخار خدمتگزاری رسول خدا را داشتم و همراه گروهی از نیازمندان بر در خانه آن حضرت متیم بودم و برای ایشان از جاسم که همان چاه ابوالهیشم بن تیهان است آب می‌آوردم و آب آن بسیار گوارا بود.

واقعی از سعید بن ابوزید، از کسی که از نافع شنیده بود، نقل می‌کرد که ابن عمر می‌گفته است: شبی پیامبر (ص) کنار چاه غرس نشسته بود و می‌فرمود: امشب در خواب دیدم کنار چشمه‌یی از چشمه‌های بهشت نشسته‌ام و منظور این چاه بوده است.

واقعی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبرة، از حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس، از عِکْرَمَة، از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر (ص) فرموده است: چاه غرس از چاههای بهشت است.

واقعی از عاصم بن عبدالله حکمی، از عمر بن حکم نقل می‌کند: پیامبر (ص) فرمود: چاه غرس بسیار چاه خوبی است، از چشمه‌های بهشت است و آبش گواراترین

آبناست و پیامبر (ص) برای خود آب شیرین از آن جامی آورد و نیز از آب آن چاه غسل فرمود.

واقعی از سعید بن محمد، از سعید بن زُقیش نقل می‌کند که می‌گفته است انس بن مالک می‌گفت: در خدمت پیامبر (ص) به قباء رفتیم و به محل چاه غُرس رسید. در آن هنگام با خری از چاه آب می‌کشیدند. تمام روز را ماندیم در چاه آبی نیافتیم. پیامبر (ص) مقداری آب مضمضمه فرمود و در سطل ریخت و سطل را به چاه افکندند از آب آکنده شد.

واقعی از ثوری، از ابن جُرَیج، از ابو جعفر - حضرت امام محمد باقر (ع) - نقل می‌کند که می‌فرموده است: برای پیامبر (ص) آب شیرین از چاه غُرس می‌آوردند و از همان آب غسل می‌فرمود.

واقعی از ابراهیم بن محمد، از پدرش، از سهل بن سعد نقل می‌کرد که می‌گفته است: به دست خود از آب چاه بُضَاعَه به رسول خدا (ص) آشامانیدم.

واقعی از ابی بن عباس بن سهل بن سعد، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفت از گروهی از اصحاب پیامبر (ص) از جمله ابواسید و ابو حمید و ابوسهل بن سعد شنیدم می‌گفتند: پیامبر (ص) کنار چاه بضاعه آمد و در سطلی وضو گرفت و آن آب را در چاه ریخت یک بار دیگر هم در سطل مضمضه کرد و آب دهان در چاه افکند و خود از آب آن نوشید، و هر کس به روزگار رسول خدا بیمار می‌شاد، می‌فرمود او را با آب چاه بضاعه شستشو دهید و چون بیمار با آن آب خود را می‌شست از بیماری بهبود می‌یافت همچون کسی که از بند جسته باشد.

واقعی از عبدالمنعم بن عباس، از یزید بن منذر بن ابواسید ساعدی، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفت از ابو حمید ساعدی شنیدم می‌گفت: مکرر رسول خدا (ص) را دیدم کنار چاه بضاعه ایستادند و اسپهای آن حضرت را از آن چاه آب می‌دادند و خود از آن نوشید و وضو ساخت و برای آن چاه دعا و طلب برکت فرمود.

واقعی از عمرو بن عبدالله بن عَبَسَه، از محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان نقل می‌کرد: پیامبر (ص) به چاه رَوْمَه نظر افکند و آن چاه از مردی از قبیله مُرَینه بود که در قبایل دریافت قیمت آب می‌داد، فرمود: چه صدقه و وقف خوبی است که مسلمانی این چاه را از این مرد بخرد و بر مسلمانان وقف کند، عثمان بن عفان آن را به چهارصد دینار

خرید و وقف کرد و چون چرخ چاه بر آن نصب شد، رسول خدا از آن جاگذشت و پرسید چه شده است؟ گفتند: عثمان آن را خریده و بر مسلمانان وقف کرده است. فرمود: خدایا بهشت را بر او واجب گردان - او را مستحق بهشت فرمای. و سطلی از آب آن خواست و نوشید و فرمود: اندک اندک آب این صحرا زیاد خواهد شد و همه گواراست و این چاه از همه گواراتر خواهد بود.

واقعی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبیره، از خالد بن رباح، از مُطَلِب بن عبدالله بن حَنْطَب نقل می‌کند: رسول خدا (ص) روزی از کنار چاه مزنی عبور فرمود، مردی کنار چاه خیمه‌یی و کوزه‌یی آب سرد داشت و در آن روز که تابستان بود از آن آب سرد به پیامبر (ص) آشاماند، فرمود: این آب گوارا و صافی است.

واقعی از معمر بن راشد، از زهری، از محمود بن ربیع نقل می‌کند که می‌گفته است: من سطل آبی را که پیامبر (ص) در آن مضمضه فرموده بود در چاه اَنَس ریختم.

واقعی از ابن ابوطوالده، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است شنیدم انس بن مالک می‌گفت: پیامبر (ص) از این چاه ما آب آشامیده‌اند.

واقعی از عبدالعزیز بن محمد، از هشام بن عُرْوَة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: برای رسول خدا (ص) از چاههای سقیای آب شیرین می‌آوردند.

واقعی از عاصم بن عبدالله حَکَمی نقل می‌کرد که می‌گفته است: رسول خدا (ص) هنگامی که به جنگ بدر می‌رفتند از آب چاه سقیای نوشیدند و پس از آن هم مرتب از آب آن می‌نوشیدند.

سعید بن منصور و خالد بن عبدالله از مسلم اعور، از انس بن مالک نقل می‌کنند * پیراهن رسول خدا از پنبه و نسبتاً کوتاه و دارای آستین کوتاه بود.

محمد بن ربیعہ کلابی از موسیٰ مُعَلِّم، از بُدَیْل نقل می‌کند * طول آستین جامهٔ رسول خدا تا مچ دست بود.

عبدالعزیز بن عبدالله اَوَیسی از ابن لَهِیَعَة، از ابوالأسود، از عُرْوَة بن زبیر نقل می‌کند * طول ردای پیامبر (ص) چهار ذراع - حدود دو متر - و عرض آن دو ذراع و یک وجب بود.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از ابن لَهِیَعَة، از محمد بن عبدالرحمن بن نوفل، از عروه بن زبیر نقل می‌کند * جامهٔ پیامبر (ص) که به هنگام ملاقات با نمایندگان می‌پوشید، همچنین ردای حَضْرَمی ایشان چهار ذراع طول و دو ذراع و یک وجب عرض داشت. گوید، این ردا پیش خلفاست و کهنه شده است و آن را آسترکشی کرده و روزهای قربان و فطر می‌پوشند.

عثمان بن سعید بن مُرَّة آزاد کردهٔ سعید بن العاص و حسن بصری از مسلم، از مجاهد، از ابن عباس نقل می‌کنند که می‌گفته است * پیامبر (ص) پیراهنی آستین کوتاه و نسبتاً کوتاه می‌پوشید.

یزید بن هارون از اسرائیل بن یونس، از عَبْدِ الْأَعْلَى ثَعْلَبی، از عبدالرحمن بن ابولیلنی نقل می‌کند که می‌گفته است * همراه عمر بودم ضمن صحبت گفتم: پیامبر (ص) را دیدم که جبهٔ شامی آستین تنگی بر تن داشت.

چگونگی ازار پیامبر (ص)^۱

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از ابن لَهِیَعَة، از یزید بن ابوحیب نقل می‌کند که * رسول خدا (ص) ازار خویش را از سمت جلو آزاد می‌گذاشت که بیشتر آویخته باشد و از طرف پشت آن را بالاتر می‌کشید.

ابوضمَّرة انس بن عیاض لَیثی از محمد بن ابویحیی آزاد کردهٔ اسلمی‌ها، از عِکْرَمَة

۱. در مورد معانی مختلف ازار که گاه به معنی چادر و گاه به معنی لنگ و روپوش و... است، رک: فرهنگ‌السه مسلمانان، ص ۲۴-م.

فرمود: برای پرهیزکاران شایسته نیست.

سلیمان بن داود هاشمی از ابراهیم بن سعد، از زهری، از عُرْوَة، از عایشه نقل می‌کند: «پیامبر (ص) در جامه‌یی که علامت‌دار بود نماز گزارد یک مرتبه در نماز به علامت‌های آن توجه فرمود و چون سلام داد، فرمود: این را برای ابوجهم بپسندید که هم‌اکنون مرا در نماز به خود مشغول داشت و انبجانیته او را برای من بیاورید.^۱»

معن بن عیسی از مالک بن انس، از عَلْقَمَة بن ابوعلقمه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: «ابوجهم بن حذیفَة به پیامبر (ص) جامه‌یی نشان‌دار هدیه کرد، پیامبر (ص) در آن نماز گزارد و چون نماز تمام شد، فرمود: این جامه را برای ابوجهم برگردانید زیرا من در نماز به علامت‌های آن نگرستم و نزدیک بود مرا به خود مشغول گرداند.»

معن بن عیسی از مالک، از هشام بن عُرْوَة، از پدرش نقل می‌کند: «رسول خدا جامه‌یی که نشان و علامت داشت پوشید و سپس آن را به ابوجهم بخشید و از او جامه انبجانیته گرفت، او گفت: ای رسول خدا چرا چنین فرمودی؟ گفتم: بین نماز توجه من به نشانه‌ها و علامت‌های آن افتاد.»

انواع جامه‌های رسول خدا و طول و عرض آن

معن بن عیسی و اسحاق بن سلیمان رازی از مالک بن انس، از اسحاق بن عبدالله بن ابوطحیة، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفت: «در خدمت پیامبر (ص) حرکت می‌کردم و بر تن آن حضرت بردی خشن بود، از بافته‌های نجران که حاشیه‌هایش خشن‌تر بود؛ در این هنگام عربی به حضور ایشان رسید و چنان آن برد را کشید که حاشیه آن روی گردن رسول خدا اثر گذاشت و گفتم: ای محمد (ص) دستور بده از اموال الهی که پیش توست چیزی به من دهند، پیامبر (ص) به طرف او برگشت و لبخندی زد و دستور فرمود چیزی به او دهند.»

۱. در مورد این گفته دُری در فرهنگ البسه مسلمانان توضیح داده بلکه اشاره کرده است، رک: ص ۱۶۴، ولی مصححان بنه‌ایة الارب معتقدند که پارچه‌های ساده نامی بوده که بسیار مناسب مقام هم هست، رک: بنه‌ایة الارب، ج ۱۸، حاشیه ص ۲۸۷. م.

پارچه‌های راه‌راه یمنی

عفان بن مسلم و ابوالولید هشام طیالسی و عمرو بن عاصم، همگی گویند همّام بن یحیی، از قناده نقل می‌کرد: * به انس بن مالک گفتم پیامبر (ص) چه لباسی را دوستر می‌داشت؟ گفت: پارچه‌های راه‌راه یمنی - حَبْرَة.^۱

معن بن عیسی از محمد بن هلال نقل می‌کند که می‌گفت: * بر تن هشام بن عبدالملک برد پیامبر (ص) را دیدم که از نوع پارچه‌های یمنی و دارای دو حاشیه بود.

جامهٔ سُندس و حریری که رسول خدا (ص) آن را پوشید و بعد پوشیدنش را ترک فرمود

اسحاق بن عیسی از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جُدعان، از انس بن مالک نقل می‌کند: * پادشاه روم ردایی از سُندس^۲ به پیامبر (ص) هدیه کرد، رسول خدا آن را پوشید و گویی هم‌اکنون آستینهای آن در نظر من است که از بلندی به این سو و آن سو می‌شد. مردم گفتند: ای رسول خدا آیا این جامه از آسمان بر شما نازل شده است؟ پیامبر فرمود: از این تعجب می‌کنید؟ و حال آنکه سوگند به کسی که جان من در دست اوست دستمالی از دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر از این است. آن‌گاه آن را پیش جعفر بن ابی طالب فرستاد و او آن را پوشید و پیامبر (ص) فرمود: آن را به تو نداده‌ام که بپوشی. گفت: چه کار کنم؟ فرمود: برای برادرت نجاشی بفرست.^۳

هاشم بن قاسم از لیث بن سعد، از یزید بن ابی حبیب، از ابوالخیر، از عُثْبَة بن عامر نقل می‌کند که می‌گفته است: * قبای حریری به رسول خدا (ص) هدیه شد که نخست آن را پوشید و در آن نماز گزارد سپس از پوشیدن آن منصرف شد و به شدت آن را بیرون آورد و

۱. برای اطلاع از حبره، رکت: فرهنگ الیه مستطابان، ص ۱۲۸، م.

۲. سُندس، به معنی حریر نرم و نازک، معرب است، سه مرتبه هم در کلام‌الله مجید آمده است. رکت: حواله‌فی، المعرب، چاپ احمد محمد تاکر، است تهران، ۱۹۲۶ میلادی، ص ۱۷۷، م.

۳. تعبیر برادر برای نجاشی بر مبنای احوت اسلامی است، م.

پیامبر (ص) برای مردم خطبه ایراد فرمود، در حالی که عمامه سیاه بر سر داشت. وکیع از سفیان بن ابوالفضل، از حسن نقل می‌کند: عمامه رسول خدا (ص) سیاه بود.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از سفیان، از قول کسی که از حسن بصری شنیده بود نقل می‌کرد: رایت رسول خدا (ص) سیاه و موسوم به عتاب و عمامه آن حضرت هم سیاه بود.

همین عتاب و عبدالله بن مبارک از ابن لهیعه، از بکر بن سواد، از یزید بن حبیب هم نقل می‌کنند: پرچمها و رایات رسول خدا (ص) سیاه بود.

محمد بن معاویه نیشابوری و ابن لهیعه از بکر بن سواد، از صالح بن حیوان نقل می‌کنند که می‌گفته است: پیامبر (ص) در سجده عمامه خود را از روی پیشانی خویش کنار می‌زد.

موسی بن داود از مندل، از ابن جریج، از عطاء نقل می‌کند: رسول خدا (ص) در حالی که عمامه بر سر داشت وضو گرفت و آن‌گاه عمامه از سر برداشت و جلو سر را مسح کشید.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از ابوشیبه واسطی، از طریف بن شهاب، از حسن بصری نقل می‌کند: پیامبر (ص) عمامه می‌بست و دنباله عمامه را میان دوش خود می‌آویخت.

محمد بن سلیم عبدی از درآوردی^۱، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند: رسول خدا (ص) هرگاه عمامه می‌بست، دنباله آن را میان دوش خود می‌آویخت. خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از ابوصخر، از ابن قسیط از عروة بن زبیر نقل می‌کند که می‌گفته است: عمامه‌یی نشان‌دار به رسول خدا هدیه شد، نشان آن را کند و پوشید.

۱. ذر آوزد، نام دیگر داراب حرد است و هم گفته‌اند نام دهکده‌یی در خراسان است، رکن: بافوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، حاب مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۴۷-م.

فرمود: باشد. پیامبر (ص) مدتی در مجلس نشست و پس از آنکه مراجعت کرد و به خانه رفت آن را از تن درآورد و تا کرد و برای آن مرد فرستاد. مردم به او گفتند: کار خوبی نکردی. پیامبر (ص) خود نیاز به آن جامه داشت که آن را پوشیده بود و تو که می‌دانستی پیامبر (ص) خواهش کسی را رد نمی‌فرماید چرا آن را مطالبه کردی؟ گفت: به خدا سوگند آن را نخواستم که بپوشم بلکه خواستم به هنگام مرگ کفن من باشد. سهل گفته است روزی که مرد همان برد کفن او بود.

محمد بن عبید طَنَافِسی و عُبَیْدَةُ بن حُمَیْد و اسحاق بن یوسف اَزْرَق، همگی گفتند عبدالملک بن ابوسلیمان، از عطاء بن ابورباح، از عبدالله آزاد کرده اسماء^۱ نقل می‌کند که می‌گفته است: اسماء جدیدی از نوع طیلسان (جامه گشاد) بیرون آورد که لبه‌های آن به اندازه یک وجب دیبادوزی شده بود از دیباهای خسروانی و گفت: این جبه رسول خداست که آن را می‌پوشیده است و پس از رحلت آن حضرت پیش عایشه بود و چون عایشه درگذشت آن را برداشتم و ما آن را می‌شویم و آب را به بیماران دردمند خود می‌دهیم.

عمر بن حبیب عَدَوی و شُعْبَةُ از حبیب بن ابی‌ثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند: پیامبر (ص) جامه پشمینه می‌پوشید.

اسحاق بن عیسی از جریر بن حازم، از حسن نقل می‌کرد: پیامبر (ص) شب سردی برخاست و در میزط^۲ یکی از زنهای خود نماز گزارد، و مرط روپوشی از پشم است که نه نرم و ملایم است و نه چندان درشت و خشن.

جامه‌های سیاه و عمامه

وکیع بن جراح و عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ابوالزبیر نقل می‌کنند: پیامبر (ص) وارد مکه شد در حالی که عمامه‌ی سیاه بر سر داشت.

وکیع از مساور وراق، از جعفر بن عمرو بن حریث، از پدرش نقل می‌کند

۱. بازده نشر از بانوای که افتخار درک محضر پیامبر (ص) را داشته و از اصحاب هستند به اسماء برسومند، ظاهراً مقصود اسماء مناطه و خدمتکار عایشه است، رک: ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۵، ص ۳۹۴-م.

۲. میزط، روپوشی از پشم یا خر، رک: دزی، فوجنگ الهه مسلمانان، ترجمه دکتر حبیبعلی هروی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۷۹-م.